

اندیشه سیاسی هانا آرنت

www.ketab.ir

مارگارت کانوان

مترجم:

قربان عباسی



- سرشناسه : کنوان، مارگارت، ۱۹۳۹-م.
- Canovan, Margaret, 1939-
- عنوان و نام پدیدآور : اندیشه سیاسی هانا آرنت / مارگارت کانوان؛ مترجم قربان عباسی.
- مشخصات نشر : قزوین: شمس وید، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری : ۲۵۴ ص.
- شابک : 978-622-9277-22-5
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : Hannah Arendt : a reinterpretation of her political thought . عنوان اصلی :
- موضوع : آرنت، هانا، ۱۹۰۶ - ۱۹۷۵ م.
- موضوع : Arendt, Hannah :
- موضوع : آرنت، هانا، ۱۹۰۶-۱۹۷۵ م. -- دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
- موضوع : Arendt, Hannah -- Political and social views :
- شناسه افزوده : عباسی، قربان، ۱۳۵۷ -، مترجم
- شناسه افزوده : abbasi, Qorban :
- رده بندی کنگره : JC۲۵۱ :
- رده بندی دیویی : ۳۲۰/۵۰۹۲ :
- شماره کتابشناسی ملی : ۹۰۲۷۹۹۸ :
- اطلاعات رکورد : فیبا
- کتابشناسی :
- کد پیگیری : ۹۰۲۴۵۵۱ :



اندیشه سیاسی هانا آرنت
نویسنده: مارگارت کانوان (Margaret Canovan, 1939)

مترجم: قربان عباسی

چاپ اول: ۱۴۰۱

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۷۷۲-۲-۵

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰,۰۰۰ تومان

طرح جلد: صنم پورکلباسی

حروف چینی، صفحه‌آرایی: انتشارات شمع آوید

چاپ و صحافی: مهرگان

انتشارات شمع آوید

کد نشر: ۱۶۰۱۹

تلفن: ۰۹۱۲۱۸۲۷۵۲۵ - مدیر مسئول: محسن ساکی

ایمیل: shameavid.pub@gmail.com

سایت سفارش خرید و تهیه نسخه الکترونیکی: <https://chaponashr.ir/shameavid>

فروشگاه فروش کتاب:

قزوین، میدان نخچیان، ضلع شرقی دانشگاه آزاد قزوین، شهر کتاب قزوین
insta: Qazvin. bookcity

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات شمع آوید محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



فهرست مطالب

۹		مقدمه مترجم
۳۱		نگاهی به زندگی نامه هانا آرنت
۳۵		فصل اول: شیوه اندیشه سیاسی هانا آرنت
۵۹		فصل دوم: توتالیتاریسم
۶۱		مدل توتالیتاریسم
۷۶		ریشه های توتالیتاریسم
۹۶		نقد و نظر
۱۱۵		فصل سوم: وضع بشر
۱۲۰		زحمت
۱۲۲		کار
۱۲۵		عمل
۱۳۸		سیاست و وضع انسان
۱۵۴		نقد و نظر

۱۶۱ فصل چهارم: جهان مدرن

۱۶۳ جهان

۱۶۹ جامعه

۱۷۳ وضع بشر و عصر مدرن

۱۸۰ انقلاب

۱۹۲ مفهوم تاریخ

۱۹۹ نقد و نظر

۲۰۷ فصل پنجم: سیاست و اندیشه

۲۳۳ منابع

۲۳۳ کتاب‌ها

۲۳۴ مقالات

۲۳۷ منابع بیشتر برای مطالعه دربارهٔ ایران

۲۴۱ نمایه

مقدمه مترجم

هانا آرنت و مارتین هایدگر برای اولین بار در سال ۱۹۲۴ همدیگر را ملاقات کردند. یعنی دقیقاً زمانی که آرنت - این دختر یهودی زاده هجده ساله - وارد دانشگاه ماربورگ شد. آرنت در کلاس های درس فلسفه هایدگر شرکت کرد و همین حضور در کلاس هایدگر و آشنایی او با اندیشه های هایدگر به رابطه ای پریچ وخم انجامید که قریب به پنجاه سال ادامه یافت. در پنجاه و چهار سالگی در یکی از یادداشت های خود پرده از این رابطه شوریده وار برمی دارد آنجا که می نویسد:

«نسبت به او (هایدگر) وفادار و بی وفا ماندم، و هر دو هم با عشق».

می توان رابطه این دو فیلسوف یا بهتر بگوییم رابطه استاد - دانشجوی دانشگاه ماربورگ را به سه دوره تقسیم نمود. دوره اول از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ که این دو سخت عاشق و معشوق یکدیگر بودند. مرحله دوم از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ که رویداد مهمش پیوستن هایدگر به حزب نازی بود که رابطه آنها را دستخوش تغییر و تحول کرد. در این دوره بود که هانا آرنت آلمان را ترک کرد و هایدگر و دیگر روشنفکران آلمانی را به دلیل حمایتشان از هیتلر، خیانت به فرهنگ غرب و کوری و بزدلی تقبیح کرد و سرانجام دوره ای که از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ تداوم یافت.

هایدگر شخصیتی خشک، انعطاف ناپذیر، سخت کوش و از تبار دهقانان کاتولیک متدین بود و به نظر می رسد که قبل از آشنایی اش با هانا آرنت چیز زیادی از عشق و اشتیاق عاشقانه نمی دانست و حتی آن را گناه می دانست؛ لذا به گفته

خودش به هانا احتیاج داشت «تا کامل نفس بکشد، و از زنده بودن خود لذت ببرد» و به او «همچون نیروی محرکه‌ای برای زندگی» احتیاج داشت.

آرنت در یک خانواده کاملاً سازگار سوسیال دموکرات در کونیگزبرگ^۱ بزرگ شده بود. بی آنکه مسئله یهودیت برای او مهم باشد از این رو، در نامه‌ای که به استادش کارل یاسپرس^۲ می‌نویسد اشاره می‌کند: «به دلیل تربیت خانوادگی نسبت به مسئله یهود کاملاً خام بودم و تا حدود بیست سالگی و پیش از آنکه یهودی بودن به قضیه‌ای سیاسی تبدیل شود برایم مسئله‌ای کسالت‌بار بود».

در سال ۱۹۶۴ ضمن مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد: «وقتی بچه بودم نمی‌دانستم که یهودی هستم. در دوران کودکی من، در خانه ما هیچ گاه صحبتی از واژه یهودی نشده بود. وقتی که چند سال بزرگ‌تر شدم، همین قدر می‌دانستم که قیافه‌ای یهودی دارم. به عبارت دیگر متفاوت از دیگران به نظر می‌رسیدم».

دقیقاً این سیاست بود که مسئله هویت را برای وی به مسئله مرگ و زندگی بدل کرد. دانست که به خاطر یهودی بودن دیگر نمی‌تواند در آلمان زندگی کند و نه تنها او بلکه دیگر یهودیان نیز به واسطه سیاست‌های نازی‌ها و حامیان یهودستیزی باید شب و روز با مرگ دست و پنجه نرم کنند. همین موضوع است که وی را به مطالعه عمیق در تاریخ یهودستیزی، رابطه آن با توتالیتریزم هیتلر و خشونت برآمده از دل نظام‌های تمامت‌خواه سوق می‌دهد. بعد از نوشتن کتاب «ریشه‌های توتالیتریزم» به محبوبیتی جهانی دست می‌یابد و آوازه‌اش در سراسر جهان می‌پیچد.

در ایران ما نیز خوشبختانه کتاب‌های چندی از ایشان به همت مترجمان گران قدری چون عزت‌الله فولادوند، مهدی خلجی، خشایار دیهیمی و دیگران به

1. Königsberg

2. Karl Jaspers (1883-1969)

زبان فارسی ترجمه و منتشر گردیده‌اند که جا دارد برای درک و فهم این کتاب چکیده‌هایی از کتاب‌های دیگر ایشان در اینجا مورد اشاره قرار گیرند.

آرنت به‌شدت منتقد خشونت و ارباب و تهدید بود و کتاب «خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب» را که استاد عزت‌الله فولادوند به زبان فارسی ترجمه کرده است، در همین راستا و در نقد نظام‌ها و مسلک‌های خشونت‌گرا به رشته تحریر در می‌آورد.

آرنت خشونت‌گری را معلول ناکام ماندن قوه عمل در جهان ما می‌داند. نشان می‌دهد که چگونه سرطان دیوان‌سالاری و بوروکراسی مردم سرگردان را به‌سوی خشونت سوق می‌دهد. قرن بیستم را در نظر بگیریم که لنین به‌درستی آن را قرن جنگ و انقلاب پیش‌بینی کرده بود. قری که ممیزه آن پیشرفت فنی در ساختن ابزارهای کشتار بود. اینکه در سایه پیشرفت‌های فنی‌ای که در ساخت سلاح‌های کشتار پدید آمده است، این قاعده پیش‌ازین بر همگان ثابت شده است که هیچ جنگی برخلاف جنگ‌های متعارف سده‌های پیشین هیچ برنده‌ای نخواهد داشت. قاعده این است: «هر کدام ببرد، کار هر دو تمام است».

خشونت همان گونه که انگلس^۲ متذکر شد، مستلزم ابزارها و ادوات است و انقلاب فناورانه که در ابزارسازی امروز حرف اول را می‌زند تمام امکانات قابل‌تصور برای تحقق آن را فراهم ساخته است. بشر همواره برای تحقق غایتی به این وسیله توسل جسته است و در سایه آن توجیه شده است.

سارتر^۳ در مقدمه‌ای که به کتاب «دوزخیان زمین» اثر فانون^۴ نوشته است در

1. (Harvey Wheeler: 1968, p. 109)

2. Friedrich Engels (1820-1895)

3. Jean-Paul Charles Aymard Sartre (1905-1980)

4. Frantz Fanon (1925-1961)

ستایش خشونت تا آن جا پیش می‌رود که می‌افزاید: «فقط از راه خشم دیوانه‌وار است که دوزخیان زمین می‌توانند انسان شوند». انسان از طریق همین خشونت سرکوب‌ناپذیر است که سرانجام خود را بازآفرینی می‌کند. سارتر از مفهوم «خودآفرینی» انسان سخن می‌گوید که پایه هرگونه اعتقاد چپ‌گرا به اصالت بشر است. هگل^۱ می‌گفت که آدمی خویشتن را از راه اندیشه «می‌سازد» و مارکس^۲ که ایده‌آلیسم او را وارونه کرد، اعلام نمود که آدمی خویشتن را از طریق «کار» می‌آفریند و سارتر برای بازآفرینی انسان به خشونت توسل می‌جوید.^۳

سارتر در پیشگفتار همان دوزخیان زمین اشاره می‌کند: «کشتن یک اروپایی با گلوله مانند این است که با یک تیر دو نشان بزنیم ... بجای می‌ماند یک انسان مرده و یک انسان آزاد». این جمله‌ای است که مارکس هرگز ممکن نبود آن را بر زبان بیاورد.

ستایش انکارناپذیر دانشجویان از خشونت در همان دهه‌های ملهم از قانون و سارتر بر کسی پوشیده نیست. قانون با صدایی غرا و یا هیجانی آغشته به خشم اعلام نمود «چراغ راه مردم را گنگسترها برخواهند افروخت»^۴ و سارتر به تأسی از او معتقد شد که «خشونت هم مانند زوین آشیل است که می‌تواند زخم‌هایی را که خود زده است، التیام ببخشد».^۵

چنین شد که انتقام داروی بیشتر دردهای نسلی شد که بدترین گرافه‌گویی‌ها را حقیقت مسلم می‌دانست. قانون فریاد بر می‌آورد «گرسنگی با سربلندی بر نان بر

۱. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)

۲. Karl Marx (1818-1883)

۳. آرنت، اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب، ص ۳۱.

۴. قانون، دوزخیان زمین، ص ۱۳۰.

۵. همان ص ۴۱.

بردگی مرجح است»، و سارتر با هیجان اعلام می‌کرد «ایستاده مردن به از زانو زده زیستن است» و البته در چنان فضای هیجانی کسی را یارای این نبود که بگوید زیست آدمی خلاف این را می‌گوید و به تعبیر هانا آرنست، «سطحی‌ترین ناظر فرایندهایی که در تن آدمی جریان دارند ناراستی آن را می‌داند».

تاریخ ثابت کرده است که گفته‌های پرطمطراق و نامسئولانه اگر با چاشنی احساسات شریف مردمی همراه شود، چه مصیبت‌ها و چه بلایی را که نمی‌تواند به دنیا بیاورد. ماحصل آن طفل حرام‌زاده خشونت است. فانون در همان کتاب دوزخیان زمین اشاره می‌کند که چگونه ستم‌دیدگان «لااقل روزی یک‌بار خواب می‌بینند» به‌جای ستمگران مستقر شده‌اند و تنگدستان ثروت اغنیا را و مؤمنان در ملکوت، خواب این را می‌بینند که اگر در این جهان بلا و بلاهت‌زده آخرین‌اند، لااقل در چنان جایی اولین خواهید بود. اما آرنست به‌خوبی به این جمله مارکس اشاره می‌کند که گفته بود «خواب‌ها هرگز به حقیقت نمی‌پیوندند».^۱

جورج سورل^۲ در سال ۱۹۶۱ بود که نوشت «مسائل مربوط به خشونت هنوز بسیار تاریک مانده است» و این سخن کماکان درست است. اما آنچه دقتی فراتر می‌طلبد این است که بین قدرت و خشونت، تمایز قائل شویم. صورت افراطی قدرت این است که همه در مقابل یکی قرار بگیرند؛ درحالی‌که شکل افراطی خشونت این است که یکی در برابر همه بایستد، حالت اخیر هرگز بدون کمک آلات و ادوات صورت امکان نمی‌پذیرد. قدرت، ابزار اکثریت است برای مهار اقلیت؛ ولیکن خشونت، ابزار اقلیت است برای مهار اکثریت.

آرنست اضافه می‌کند:

۱. همان، ص ۴۳.

«به نظر من تقصیر غم‌انگیز از وضع فعلی علوم سیاسی است که در میان واژه‌های اساسی مانند «قدرت»، «نیرو»، «زور»، «اقتدار» و بالاخره خشونت تمایزی دیده نمی‌شود.^۱»

قدرت ناظر است بر توانایی آدمی نه تنها برای عمل، بلکه برای اتفاق عمل. قدرت هرگز خاصیت فرد نیست؛ بلکه به گروه تعلق می‌گیرد و فقط تا زمانی که افراد گروه با هم باشند، وجود خواهد داشت. وقتی می‌گوییم کسی «صاحب قدرت است» مراد این است که از طرف عده‌ای معین از مردم این قدرت به او تفویض شده است که به نمایندگی از آنها عمل می‌کند. قدرت از آن مردم است.

نیرو خاصیت ذاتی یک شیء است. امری است فردی. زور اما در زبان اصطلاحی برای دلالت بر انرژی حاصل از خنثی‌های جسمانی یا اجتماعی. مرجعیت یا اقتدار اما امری است که می‌تواند به فرد تفویض شود یا به منصب و دیوان یا به سلسله‌مراتب کلیسا. خصیصه بارز آن شناسایی بی‌چون و چرای آن به وسیله کسانی است که انتظار می‌رود آن را گردن نهند. حفظ مرجعیت محتاج احترام به شخص یا به منصب است. بزرگ‌ترین دشمن مرجعیت تحقیر و بهترین راه سست کردن آن، خنده است.

خشونت اما با نیرو گره خورده است؛ زیرا ادوات خشونت نیز مانند هر ابزار دیگر بدین منظور طراحی می‌گردند و بکار می‌روند که نیروی طبیعی را افزون کنند. قدرت در واقع از مقومات ماهیت هر حکومت است، ولی خشونت چنین نیست. خشونت دارای ماهیت ابزاری است و مانند هر وسیله همیشه بدین نیاز دارد که هدایت شود و از غایتی که تعقیب می‌کند توجیه گردد. خشونت می‌تواند از لوله تفنگ بیرون بیاید و آناً به کامل‌ترین اطاعت بینجامد؛ لیکن آنچه ممکن نیست از

لوله تفنگ بیرون بیاید قدرت است.

حکومت باید مبتنی بر قدرت عمل کند و نه خشونت. خشونت هنگامی به صحنه می‌آید که قدرت در حال ازدست‌رفتن است. غالباً گفته شده است که ناتوانی، خشونت به بار می‌آورد و این از نظر روان‌شناسی لااقل در مورد کسانی که از نیروی معنوی یا جسمی طبیعی بهره می‌برند کاملاً صادق است. ازدست‌رفتن قدرت و سوسه‌ای به وجود می‌آورد که خشونت را جانشین قدرت سازیم و خشونت فی‌نفسه به ناتوانی می‌انجامد. در واقع هرچقدر از قدرت حکومتی کاسته می‌شود بر خشونت آن افزوده می‌شود. وقتی خشونت بر قدرت چیره شود پای ترور و وحشت‌افکنی به میان کشیده می‌شود. خشونت مسلط بر امور باقی می‌ماند.

تأثیر وحشت به‌زعم هانا آرنت با درجه امتیاز شدن جامعه وابستگی تام دارد. وحشت‌افکنان هرگونه مخالف سازمان‌یافته را از بین می‌برند. این امر بر عهده خبرچینان است. الکساندر سولژنیسین^۱ در کتاب «درک اول»، مفصل به این امر اشاره دارد. حکومت‌های یکه‌تاز و وحشت‌افکن با حکومت‌های دیکتاتوری فرق دارند. حکومت وحشت‌افکن از هرگونه قدرت حتی از قدرت دوستانش هم می‌ترسد. نه تنها با دشمنان، بلکه با دوستان و پشتیبانان خود هم به دشمنی بر می‌خیزد. نقطه اوج وحشت‌افکنی آنجاست که دولت پلیسی شروع به بلعیدن فرزندان خود کند و درخیمان دیروز به قربانیان امروز بدل شوند. وحشت‌افکنی بهترین مانع در برابر خیزش مردم است؛ ولی مسلماً به فلج شدن سراسر کشور می‌انجامد.

آرنت به‌خوبی نشان می‌دهد که قدرت و خشونت ضد یکدیگرند. حکومتی که قدرت دارد، هیچ‌وقت به خشونت ارجاع نمی‌دهد و حکومتی که خشونت به خرج می‌دهد، قدرت ندارد. اما آرنت این را نیز یادآوری می‌کند که خشونت به کلی از

1. Aleksandr Solzhenitsyn (1918-2008)

ایجاد قدرت عاجز است و اگر غیر از این بود قطعاً رژیم استالین^۱ بسی بیشتر از آن می‌پایید. آرنٹ این نتیجه به‌یادماندنی را در خاطر ما ثبت می‌کند که «خشونت نمی‌تواند از ضد خود که قدرت است سرچشمه بگیرد»، امری که درکش هشیاری بیشتری می‌طلبد.

آرنٹ در بخش دیگری از کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که هرچه زندگی اجتماعی بیشتر صورت دیوان‌سالاری به خود بگیرد جاذبه خشونت هم قوی‌تر خواهد بود. در دیوان‌سالاری تکامل‌یافته هیچ‌کس نیست که بتوان با او وارد بحث شد، شکایت‌ها را به او تسلیم کرد و وی را زیر فشار قدرت قرار داد. دیوان‌سالاری شکلی از حکومت است که در آن همه از آزادی سیاسی و قدرت عمل محروم‌اند. نظامی است که در آن هیچ‌کس حاکم نیست، نظام جباری است که جابر ندارد. این همان چیزی است که «پاره‌تو»^۲ قریب به هفتاد سال پیش به آن در قالب چنین جملاتی اشاره کرده بود: «در کشورهای به‌اصطلاح آزاد و دموکراتیک، آزادی ... که منظور من از آن قدرت عمل است، برای همه به‌استثنای جنایت‌کاران، هر روز کمتر می‌شود».

خشونت در جهان امروز عمدتاً معلول ناکامی شدید قوه عمل است. خشونت به مردم این احساس را می‌دهد که باور کنند به وجهی کم‌نظیر با هم وارد عمل شده‌اند. خشونت‌های ناسیونالیست‌های قومی که کهن‌ترین و استوارترین دولت‌های ملی را با خطر تجزیه مواجه ساخته‌اند، ناشی از همین ناکامی در قوه عمل است. هرگونه کاستی در قدرت به معنای فراخوان دادن به خشونت‌گری است و آرنٹ چنین می‌نویسد:

1. Joseph Stalin (1878-1953)

2. Vilfredo Federico Damaso Pareto (1848-1923)

«کمترین دلیل این امر این است که کسانی که زمام قدرت را به دست می‌گیرند، خواه فرمانروایان و خواه فرمان‌بران، هنگامی که احساس می‌کنند عنان از دستشان بیرون می‌رود، همواره دچار این وسوسه می‌شوند که خشونت را جانشین قدرت کنند و خلاصی از این وسوسه همیشه برایشان دشوار بوده است.»

دیگر کتاب مهم او «وضع بشری» است. هانا آرنت در مقدمه کتاب «وضع بشری» توضیح می‌دهد که چرا تصمیم به نگارش چنان کتابی گرفته است. علت یا دلیل آن را هراسی می‌داند که از وضعیت انسان مدرن ناشی می‌شود. او به شیوه خاص خود به این نتیجه رسیده بود که انگار تمدن غربی چیزی را در انسان عوض کرده است چیزی که به یقین دلش نمی‌خواست آن را طبیعت بشری بنامد. آرنت دل‌نگران بریده شدن انسان و یکه ماندن و تنهایی او بود. باورداشت که فقط در صورتی این آدمی می‌تواند بر هستی و زندگی‌اش معنا دهد که در فهمش از جهان با دیگران سهیم باشد. دغدغه او متلشی شدن این شبکه معنایی بود.

آرنت میان طبیعت بشری و وضع بشری تمایز قائل می‌شود. طبیعت بشری چیزی نیست که بتوان از آن سخن گفت؛ چون مخلوق و برساخته آدمی نیست و بسی پیش از او وجود دارد، اما وضع بشری امری است قابل شناخت و تعریف چون به توانایی‌ها و ویژگی‌هایی دلالت می‌کند که انسان‌ها با همدیگر پروراندند تا نوعی هستی حقیقتاً بشری را خلق کنند. پس به یک معنا طبیعت بشری خارج از اراده آدمی است و لیکن وضع بشر ساخته آدمی و یا بهتر بگوییم آدمیانی است که در معیت هم به آن شکل داده‌اند. وضع بشر برخلاف طبیعت بشری امری ثابت و ایستا نیست؛ بلکه مجموع کل فعالیت‌های بشری است که بر روی هم محیط اختصاصاً انسانی را به وجود می‌آورند. وضع بشری به وضعیت انسان در تاریخ اشاره می‌کند. دال بر آن چیزی است که آدمی در تاریخ از خویشتن و برای خویشتن ساخته است.